

الباب الثالث و العشر من الواحد الثالث في ان لا يجوز...

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب الثالث و العشر من الواحد الثالث في ان لا يجوز
السؤال "عمن يظهره الله" الا في الكتاب و ان يعمل بذلك
من دان بالبيان نخير له من يقدر على ذلك بعضهم بالنسبة
الى بعضهم و الله على كلشيء شهيد.

ملخص اين باب آنکه سؤال "عمن يظهره الله" جايز نيست الا از آنچه لايق باو است زيرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلي هست از شبح جود او است

و اگر شيعي هست بشيئيت او است و اگر کسی ميخواهد علم او را ببيند نظر کند بعلهای بيان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر ميخواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولى القدرة در بيان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنين اولولعزة از ظهور عزت او است و همچنين اولوالعظمة از ظهور عظمت او است و همچنين اولوالقوة از ظهور قوت او است

و بيان از اول تا آخر مکمن جميع صفات او است و خزانه نار و نور او و ارواح آن در روى ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از براى ظهور بعد او خلق شده مثلا اسم جواد او در بيان از براى



ORIGINAL



AUDIO

اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهاب در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حق در حق و دون حق و اگر کسی عارف شود باو میت میگردد نزد مشیت او و هیچ حجتی از برای او از نفس خود او اعظم تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از بحر جود او مشرق میگردد و از طمطمایم فضل او مستضی میشود و از ققام عز او مستنیر میگردد

و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کما هی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است نزد او و در بطون او و ظهور او ولی از آن چیزهاییکه در شأن او نیست سؤال نکرده مثلا اگر از کسی که یاقوت میفروشد سؤال شود از بهاء گاه چقدر محتجب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره

گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل میفرماید

من عند الله نه از قول نفس خود انی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کلشیء و ارسلت الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلک لهو الحق الیقین سواء علی ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تمهدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علی فاذا بانفسکم تحتجبون و انی انا لکنت غنیا عنکم من قبل و لا کونن غنیا عنکم من بعد فلتنصرن انفسکم ان یا خلق الله ثم بآیاتی تؤمنون

فان من لم یؤمن بی و لا بما نزل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمنا من قبل بحمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - و الفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضین ان تنسبن انفسکم الیهیم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله و لا ترضین ان تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الآیات من عنده انه علی کلشیء قدیر

و انی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن فی امر الله ثم ایه ستقون و لا ترون فی الا الله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب کلشیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حیثئذ ان یا عباد الله فاتقون

مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علما و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست میدارد افتده ئی که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و

ارواح و نفوس و اجسادیکه دلالت نکنند الا بر حروف حی او که همانست حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی ان ینتهی الی کتاب آدم

إذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دوست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و او ادم ما لا نهیاه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطهٔ بیان ذات حروف السبع و نه حروف حی آن الا حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کلشیئ بنی و کتابیکه منسوب الی الله مینماید ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر الا مؤمنین ببیان

و همین قسم مشاهده کن ظهور "من ینظره الله" را که او است بعینه مشیت اولیه در کل عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الا مدل علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله عز و جل و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو انا کل له مخلصون

و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از آنروز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه که مکتوب بر او است همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم میگردد

مثلا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوالعلم حکم بتمامیت عقل او نمیشود اینست که نقطهٔ بیان نمیگوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین میشود و از اینجهت است که رسول خدا - صلی الله علیه و اله - فرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حد خود ترقی نموده و بان حد رسیده و همچنین "من ینظره الله" در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که شیئی رو بعلو است نه دنو اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفهٔ آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا آنکه بچهارده میرسد

اگر امروزیکی از مؤمنین بقرآن بر خود میپسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین بانجیل نقطهٔ حقیقت هم بر خود میپسندد و کذلک در بیان و بیان هم بالنسبة "بمن ینظره الله" چنین است الی ما لا نهیاه بما لا نهیاه ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیف یشاء

ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در حین بلوغ حد اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد بلوغ آنرا دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد و همچنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری بالله عز و جل داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری با آنچه در آن داری و الا محتجب مانده از عطای جدید خداوند و در اول فانی میگردد

چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراش منسوبه قبل خود را داشت و منسوبه بآنها در حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس او و اعراش ادلاء بر او و هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در علین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجلاله و عز اعزاز

این است که محتجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان کمال آزمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور "من یظهره الله" در کتاب او و الی ما لا نهاییه همین قسم ترقی مینماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد

و در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا آنکه همت او اینست که کل را راجع بانظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنت کند در هر ظهور بقدریکه اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا ببیند شجاعان بیان و طرازان او چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت مینمایند یا آنکه بقدریکه اسباب بر ایدی ایشان جاری شده جریان امر الله را میدهند

قسم بذات مقدس الهی عز و جل که اگر اولوالحکم و علم زمان "من یظهره الله" در ایمان باو متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیانرا بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را همت ورزیده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ شیئی نماند الا آنکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض در ظل آن ظهور مدین بدین او شوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد

و الا لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتیکه شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئی بوده و هست و در هر کور بهر قسم مصلحت کل خالق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود انه کان علاما مقتدرا قدیرا.

